



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مقام دوم - کیفیت وضع حروف - نظر صاحب حاشیه و محقق اصفهانی

تاریخ: ۶ اسفند ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۳ ربیع الثانی ۱۴۳۴

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در اقوال و نظریات مختلف پیرامون وضع حروف بود، عرض کردیم به تبع انظاری که درباره حقیقت معنای حرفی ذکر شده در این مسئله هم اقوال و انظار، مختلف است لذا ما تک تک نظریاتی را که در مقام اول ذکر کردیم در این مقام هم متعرض خواهیم شد که مثلاً اگر محقق نائینی یا مرحوم آخوند یا صاحب حاشیه درباره معنای حرفی نظری داشتند طبق آن نظر موضع آنها درباره وضع حروف چگونه است؟ و وضع حروف کدام یک از اقسام اربعه وضع است؟

### قول دوم (صاحب حاشیه):

ایشان معتقد است وضع حروف عام و موضوع له جزئی اضافی است، ایشان نه تعبیر خاص را بکار می برد و نه تعبیر عام را، این قول در واقع برای فرار از اشکالی است که به مشهور وارد بوده است، مشهور می گویند وضع حروف عام و موضوع له آنها خاص است لکن چون یک اشکالی متوجه مشهور شده صاحب حاشیه و صاحب فصول برای فرار از آن اشکال مدعی هستند موضوع له حروف، جزئی اضافی است.

ما باید دو مطلب را توضیح دهیم؛ یکی اینکه چرا صاحب حاشیه به این نظریه ملتزم شده و اشکالی که متوجه مشهور است چیست؟ که صاحب حاشیه به این نظریه ملتزم شده است. می گویند حروف بعضی از اوقات در جزئیات خارجی استعمال می شوند مثل «سرت من البصرة الی الکوفة»، در امثال این قضیه حرف «من» در یک معنای خاص و جزئی حقیقی استعمال شده و اساساً «من» هم برای همین منظور وضع شده است، وقتی گفته می شود «سرت من البصرة» ابتداء سیر دقیقاً مشخص است که از کدام نقطه بصره شروع به سیر کرده است پس استعمال «من» در این قضیه دقیقاً بر آنچه که برای آن وضع شده منطبق است، موضوع له خاص است و اینجا هم در یک جزئی حقیقی استعمال شده است. اما گاهی از اوقات «من» نمی تواند در یک جزئی خارجی استعمال شود بلکه در یک معنای کلی استعمال می شود مثل «سیر من البصرة الی الکوفة»، در این قضیه که امر به سیر از بصره متعلق شده، متعلق امر کلی سیر از بصره است نه یک مورد خاص یعنی سیر از بصره می تواند بر سیر از هر نقطه ای از بصره منطبق شود و این یک کلی است که منطبق بر افراد متعددی از سیر از بصره می شود که در این صورت جزئی خارجی نخواهد بود چون قابل انطباق بر کثیرین است و مصادیق متعدد دارد، پس در مواردی حروف استعمال می شوند در حالی که معنای آنها کلی است و جزئی حقیقی نیست، مشهور که می گویند موضوع له حروف خاص است چه چاره ای برای این قبیل استعمالات

اندیشیده‌اند؟ آیا ملتزم می‌شوند به اینکه استعمال «من» در جمله «سِرِّ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ» استعمالی مجازی است؟ قطعاً این چنین نیست و هیچ کس ادعا نکرده که استعمال حروف در جملات انشائیّه استعمال مجازی باشد پس استعمال حروف در این موارد استعمال حقیقی است حال سؤال این است که اگر استعمال حقیقی است چرا جزئی حقیقی و خاص نیست؟ پس اینکه مشهور می‌گویند موضوع‌له حروف، خاص است نقض می‌شود به مواردی از استعمال حروف که مشاهده می‌کنیم حروف در معنای خاص و جزئی استعمال نشده‌اند ضمن اینکه این استعمال حقیقی است نه مجازی. حال صاحب حاشیه<sup>۱</sup> و صاحب فصول<sup>۲</sup> ملتزم شده‌اند به اینکه ما به جای اینکه بگوییم وضع در حروف عام و موضوع‌له آنها خاص است کلمه خاص را که مساوی با جزئی حقیقی است برمی‌داریم و می‌گوییم موضوع‌له حروف جزئی اضافی است.

جزئی اضافی یعنی آنچه که تحت یک کلی قرار دارد، حال ممکن است خود آن جزئی، کلی باشد یا کلی نباشد مثلاً انسان با اینکه یک مفهوم کلی است ولی یک جزئی اضافی است؛ چون تحت عنوان کلی حیوان قرار دارد، همچنین زید هم جزئی اضافی است چون تحت عنوان کلی انسان قرار دارد اما خودش هم جزئی است. پس جزئی اضافی به ماهیت و حقیقتی اطلاق می‌شود که فوق آن یک عنوان کلی باشد لذا هم قابل اجتماع با جزئی حقیقی و هم قابل اجتماع با مفهوم کلی است. موضوع‌له حروف هم این گونه است یعنی موضوع‌له حروف در واقع معنایی است که فوق آن یک کلی وجود دارد. پس صاحب حاشیه هم می‌گوید وضع حروف عام و موضوع‌له آنها هم خاص است لکن منظور از خاص، جزئی اضافی است نه جزئی حقیقی، پس صاحب حاشیه برای فرار از مشکلی که متوجه مشهور است معنای خاصی را برای خاص بودن موضوع‌له حروف ذکر می‌کند تا شامل جملاتی مثل «سِرِّ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ»، «الْجِسْمُ لَهُ الْبِيَاضُ» و امثال آن هم بشود، در مثال «الْجِسْمُ لَهُ الْبِيَاضُ» هم حرف «لام» در یک معنای عام استعمال شده نه در یک معنای جزئی حقیقی و نمی‌گوید «هَذَا الْجِسْمُ لَهُ الْبِيَاضُ» تا گفته شود حرف «لام» در یک معنای جزئی حقیقی استعمال شده است.

### بررسی قول دوم:

اگر ملاک برای صدق عنوان خاص این باشد که فوق آن یک عنوان کلی قرار دارد به هر حال مناط کلیّت که همان قابلیت انطباق بر کثیرین است در جزئی اضافی هم وجود دارد و به عبارت دیگر این قول در واقع و حقیقتاً همان قول به وضع عام و موضوع‌له عام است، درست است که صاحب حاشیه تفسیر دیگری از خاص ارائه داده ولی تفسیر ایشان به جزئی اضافی شامل مفاهیم کلی و عام هم می‌شود و فقط واژه و لفظ عوض شده و الا اصل این سخن به وضع عام و موضوع‌له عام بازگشت می‌کند.

### قول سوم (محقق اصفهانی):

در مقام اول (حقیقت معنای حرفی) گفتیم محقق اصفهانی معتقد است حقیقت معنای حرفی عبارت است از انحاء نسب و روابط، حال در این مقام (کیفیت وضع حروف) بحث در این است که موضوع‌له معنای حرفی چیست؟ محقق اصفهانی معتقد است که

۱. هدایة المسترشدين، طبع قدیم، ص ۳۰ و ۳۱؛ طبع جدید، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. الفصول الغروية، ص ۱۶.

منظور از خاص بودن موضوع‌له، جزئی حقیقی نیست بلکه منظور اخص بودن معنای موضوع‌له از معنای ملحوظ است - همه این بزرگواران (صاحب حاشیه، صاحب فصول و محقق اصفهانی) می‌خواهند از اشکالی که متوجه مشهور است فرار کنند، مشهور می‌گویند وضع در حروف عام و موضوع‌له آنها خاص است و منظور از خاص هم جزئی حقیقی است، اشکالی که به مشهور وارد است این است که اگر موضوع‌له حروف، خاص است و خاص هم به معنای جزئی حقیقی است پس چرا حروف در بعضی موارد در غیر جزئی حقیقی استعمال می‌شوند و استعمال آنها هم مجاز نیست - محقق اصفهانی می‌فرماید: منظور از خاص بودن موضوع‌له حروف این است که معنای موضوع‌له اخص از معنای ملحوظ است، ما قبلاً عرض کردیم واضع در عملیات وضع باید نخست لفظ و معنی را تصور و لحاظ کند و سپس لفظ را برای معنی وضع کند، فرض می‌کنیم واضع لفظی را تصور می‌کند، ابتداء یک معنایی را تصور می‌کند که همان معنای ملحوظ است و سپس لفظ را برای همین معنی وضع می‌کند که در این صورت معنای ملحوظ، موضوع‌له است، پس معنی در برابر لفظ دو حیث و دو اعتبار دارد؛ به اعتبار تصور واضع قبل از وضع، معنای ملحوظ است و همین معنی بعد از وضع عنوان دیگری به نام موضوع‌له پیدا می‌کند که گاهی معنای ملحوظ و معنای موضوع‌له یکی هستند و گاهی یکی نیستند.

محقق اصفهانی می‌فرماید: ملاک عموم و خصوص موضوع‌له این نیست که موضوع‌له جزئیات حقیقیه باشند یا نباشند، بلکه ملاک اخص بودن معنای موضوع‌له از معنای ملحوظ است. ایشان می‌فرماید: واضع در مقام وضع حروف نخست حرف را تصور می‌کند و سپس معنای نسبت و ربط را هم تصور می‌کند پس معنای ملحوظ یک معنای عام است اما این نسبت و ربط مفهوم اسمی است و اگر برای همین مفهوم نسبت و ربط وضع شود مثل اسماء خواهد بود یعنی وضع عام و موضوع‌له عام خواهد بود، اما در اینجا واضع حروف را برای نسب و ربط‌های خاص وضع می‌کند لکن چون آن ربط‌های خاص بی‌شمار هستند و یک جامع ذاتی بین آن مصادیق و نسب و روابط واقعی وجود ندارد به واسطه یک عنوان اسمی مثل ابتداء آلی نه استقلالی وضع برای آن مصادیق صورت می‌گیرد، پس یک معنایی لحاظ شده که این معنی نسبت است؛ تارةً موضوع‌له نفس همین نسبت است یعنی بین معنای ملحوظ و معنای موضوع‌له اتحاد و عینیت وجود دارد مثل اینکه مفهوم کلی ابتداء تصور شود و لفظ ابتداء برای خود همین مفهوم کلی وضع شود که در این صورت معنای موضوع‌له و معنای ملحوظ یکی هستند و وضع عام و موضوع‌له عام خواهد بود که همان وضع اسماء است اما اگر نسبت معنای ملحوظ و معنای موضوع‌له نسبت اتحاد و عینیت نباشد یعنی آن معنایی که موضوع‌له قرار گرفته با معنای ملحوظ و متصور متفاوت باشد به این صورت که معنای ملحوظ و متصور عبارت است از ابتداء آلی به حمل اولی ولی موضوع‌له ابتداء آلی به حمل شایع است، یعنی معنایی که واضع تصور کرده مفهوم ابتداء است لکن ابتدائی که آلت برای غیر باشد نه مطلق ابتداء ولی این عنوان، عنوانی است که واسطه می‌شود تا واضع لفظ را برای افراد و مصادیق این ابتداء آلی قرار دهد، در این صورت وضع عام و موضوع‌له خاص خواهد بود ولی در عین حال منظور از خاص، جزئی حقیقی نیست بلکه منظور از خاص، اخص بودن معنای موضوع‌له از معنای ملحوظ است، یعنی این طور نیست که واضع لفظ «من» را تصور کند و معنای ابتداء را هم تصور کند و لفظ «من» را برای مصادیق ابتداء وضع کند (قول مشهور) بلکه منظور این است که

واضع لفظ «من» را تصور کرده و معنای ابتداء را هم تصور کرده لکن معنای ابتداء را با خصوصیت اینکه آلت برای غیر است یعنی متقوم به غیر است نه ابتداء به لحاظ استقلال، تصور کرده و سپس لفظ «من» را برای ابتداء آلی به حمل شایع یعنی برای مصادیق ابتداء آلی، وضع می‌کند. طبق این نظر موضوع‌له‌أخص از معنای ملحوظ است. پس این گونه نیست که هر جا موضوع‌له خاص باشد به معنای این باشد که موضوع‌له جزئی حقیقی است آن گونه که مشهور گفتند. این قول هم با «زید فی الدار» سازگار است و موضوع‌له حرف «فی» در این مثال خاص است چون معنای ظرفیت آلی لحاظ شده و لفظ «فی» برای لحاظ آلی به حمل شایع یعنی افراد و مصادیق لحاظ ظرفیت آلی، وضع شده است و هم با مثل «کل عالم فی الدار».

خلاصه اینکه به نظر محقق اصفهانی هم وضع در حروف عام و موضوع‌له خاص است لکن ایشان تفسیری برای خاص دارند و می‌گویند منظور از خاص بودن معنای موضوع‌له‌أخص بودن معنای موضوع‌له از معنای ملحوظ است، همه بحث در این است که واضع لفظ «من» را تصور می‌کند و معنای ابتدائیت به لحاظ آلی را هم تصور می‌کند و سپس لفظ «من» را برای آن وضع می‌کند، اینکه ایشان می‌فرماید واضع ابتداء به لحاظ آلی را تصور می‌کند نه مطلق ابتداء را به خاطر این است که بین انحاء نسب و روابط یک جامع ذاتی وجود ندارد، یعنی بین ربطی که در کلام من متکلم که می‌گویم «سرت من البصرة» وجود دارد با ربطی که در کلام شما و ربطی که در کلام شخص سومی وجود دارد، هیچ جامع ذاتی وجود ندارد و اینها حقیقتاً با هم متفاوت هستند - اگر گفته شود بین اینها جامع ذاتی وجود دارد وضع عام و موضوع‌له هم عام خواهد بود همان گونه که محقق نائینی معتقد به آن بود و گفت خصوصیات خارج از ذات این ربطها است - لذا در این صورت نیاز به یک واسطه است تا بین این ربطها ارتباط برقرار کند و آن واسطه جامع عنوانی است یعنی یک عنوانی انتزاع می‌کند که همه آن ربطها در آن عنوان مشترک هستند و آن عنوان، الابتداء الآلی است پس واضع معنای الابتداء الآلی را تصور می‌کند که همه ربطها را چه به صورت خبری و چه به صورت انشائی شامل می‌شود و این عنوان به هیچ وجه در ذات و حقیقت این ربطها نیست، پس واضع این عنوان را واسطه قرار می‌دهد و می‌گوید حروف را برای مصادیق این عنوان (الابتداء الآلی) وضع می‌کنم نه مصادیق ربط و نسبت که جزئی حقیقی باشد بلکه مصداق ابتداء آلی که موضوع‌له حروف است لذا أخص از معنای ملحوظ می‌باشد، بنابراین به این اعتبار می‌گوییم موضوع‌له حروف، خاص است چون معنای موضوع‌له‌أخص از معنای ملحوظ است و در عین حالی که أخص است هم با «سیر من البصرة» که عام است سازگار است و هم با «سرت من البصرة» که جزئی حقیقی است.<sup>۱</sup>

«والحمد لله رب العالمین»

۱. نهاية الدراية، ج ۱، ص ۵۶.